

شرک به مثابه ظلم وجودی در دیدگاه ملاصدرا

۱. عابدین درویش پور دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. (نویسنده مسئول)

darvishpour.a@lu.ac.ir

۲. محمد کریمی دانشیار فلسفه و کلام اسلامی، گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه،

کرمانشاه، ایران mohammad.karami@kums.ac.ir

۳. حامده راستایی عضو هیئت علمی گروه فلسفه، مؤسسه آموزش عالی آل طه، تهران، ایران. h.rastaeia@aletaha.ac.ir

چکیده

توحید در اندیشه دینی، اساس کمال وجودی انسان است که با هماهنگ ساختن عقل و نفس، مسیر شکوفایی استعدادهای انسانی را هموار می‌کند. در مقابل شرک، به عنوان «ظلم وجودی»، با تجزیه حقیقت هستی، انسان را دچار پراکندگی و غفلت از مبدأ مطلق می‌کند. در حالی که «شرک» غالباً گناهی اعتقادی تلقی می‌شود، توصیف قرآنی آن به مثابه «ظلم عظیم» به ساحتی عمیق‌تر و وجودی اشاره دارد. این پژوهش با هدف تبیین این بُعد هستی‌شناختی، استدلال می‌کند که شرک صرفاً یک خطای عبادی نیست، بلکه «ظلمی وجودی» به نفس است که با تجزیه حقیقت و انحراف از فطرت توحیدی، مسیر کمال انسان را مسدود می‌سازد. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی با اتکاء به مبانی حکمت متعالیه ملاصدرا، این مفهوم را از پنج منظر هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، کمال‌شناختی و اخلاقی-حقوقی واکاوی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که شرک با نشانیدن موجود محدود در جایگاه وجود مطلق، به یک خطای بنیادین در ساختار واقعیت منجر می‌شود که پیامدهای تکوینی آن، محرومیت از هدف آفرینش، زوال آرامش وجودی، سلب قابلیت دریافت آمرزش الهی و سقوط کرامت انسانی است. در نهایت، این بازخوانی فلسفی-وجودی، افقی تحلیلی برای مواجهه با چالش‌های انسان معاصر، از جمله بحران هویت و ازخودبیگانگی، ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: شرک، ظلم به نفس، ملاصدرا، فلسفه اسلامی، ازخودبیگانگی، فطرت

مقدمه

توحید در اندیشه دینی، اساس کمال وجودی انسان و زیربنای شکوفایی استعدادهای اوست؛ چرا که یگانگی خداوند، عقل و نفس را هماهنگ ساخته و مسیر حرکت جوهری انسان را هموار می‌کند. در مقابل، «شُرک» به عنوان نقطه مقابل این حقیقت، تنها یک خطای عبادی یا انحراف ذهنی نیست، بلکه در عمیق‌ترین لایه‌های هستی‌شناسی، به مثابه «ظلم وجودی» و تجزیه حقیقت انسانی نمود می‌یابد. قرآن کریم با تعبیر بنیادین «إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳)، شرک را فراتر از نقض حقوق الهی، به عنوان ستمی بزرگ معرفی می‌کند که ساختار وجودی انسان و جهان را هدف قرار می‌دهد. مفسران در تبیین این آیه، گاه با استناد به تقابل «حق» و «باطل» در آیه «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» (اسراء: ۸۱)، شرک را امری عدمی و زوال‌پذیر دانسته‌اند که در برابر وجود اصیل تاب مقاومت ندارد (مغنیه، ۱۳۸۶ق، ج ۵، ص. ۱۲۶) و گاه آن را ستم انسان بر «نفس خویش» قلمداد کرده‌اند؛ چرا که مشرک با انکار مبدأ، به خویشتن ستم روا داشته و گوهر وجودی خویش را تباه ساخته است (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱۹، ص. ۱۷۲).

از منظر قرآن، توحید هماهنگی با «فَطَرَتَ اللَّهُ» (روم: ۳۰) و در مقابل، «شُرک»، پدیده‌ای موهوم و انحرافی است که آدمی را از حقیقت فطری خویش جدا می‌سازد. اما پرسش اساسی این پژوهش آن است که: چگونه عملی که در ظاهر گناهی اعتقادی در برابر «حق‌الله» محسوب می‌شود، در لایه‌های هستی‌شناختی به «ظلمی وجودی» علیه نفس تبدیل می‌گردد؟ پاسخ به این پرسش نیازمند گذار از نگرش صرفاً فقهی-کلامی و بهره‌گیری از مبانی فلسفی، به‌ویژه حکمت متعالیه است.

در حکمت متعالیه ملاصدرا و بر اساس اصل «اصالت وجود»، حق تعالی وجود محض و کمال مطلق است و ماسوی‌الله، تنها جلوه‌هایی وابسته به او هستند. ملاصدرا شرک را نوعی «انحراف وجودی» می‌داند که نفس را از «حرکت جوهری» به سوی کمال بازداشته و آن را در ساحت وهم و کثرت، محبوس می‌سازد (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۶، ص. ۲۸۷). بر اساس این مبنا، شرک به معنای اسناد استقلال وجودی به ماهیات و موجودات رابط است؛ یعنی اعتبار واقعیت برای امری که ذاتاً فاقد استقلال است. ابن‌سینا نیز استدلال می‌کند که نسبت دادن کمال مطلق به یک وجود محدود، محال و نوعی «تضاد وجودی» است که نتیجه‌ای جز حبس نفس در قلمرو محدودیت‌ها ندارد (ابن‌سینا، ۱۳۸۸، ص. ۴۵۶). بنابراین، شرک اگرچه توهم یافتن تکیه‌گاه‌های متعدد است، اما در واقعیت، موجب سقوط مرتبه وجودی انسان و محرومیت او از غایت آفرینش می‌شود.

واژه‌ی «شُرک» در لغت به معنای «شریک گرفتن، نصیب دادن و تقسیم کردن» آمده است (ابن‌فارس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص. ۵۵۳؛ راغب اصفهانی، ۱۳۹۲، ص. ۴۵۱). در اصطلاح قرآنی، این واژه به معنای شریک قرار دادن موجودی محدود در برابر حقیقت مطلق و به معنای نسبت دادن شریک یا همتایی به خداوند در صفات، افعال یا مقام الوهیت است، در حالی که ذات الهی بر یگانگی (توحید) و بی‌همتایی استوار است (مجلسی، ج ۱۰، ص. ۱۸۴).

قرآن کریم با استدلالی برهانی، شرک را عامل فساد در نظام هستی معرفی می‌کند (انبیاء: ۲۲). از آن جا که شرک انحرافی بنیادین در مسیر حقیقت است در روایات نیز به عنوان «بزرگ‌ترین کبائر» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص. ۲۸۵) از آن یاد می‌شود. همچنین قرآن کریم شرک «رخداد وجودی» و سقوطی هولناک ترسیم می‌کند. آیه ۳۱ سوره حج، وضعیت مشرک را چنین توصیف می‌نماید: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ...» (هر کس به خدا شرک ورزد، گویی از آسمان سقوط کرده و پرنده‌گان او را می‌ربایند یا باد او را به جایی دوردست پرتاب می‌کند). که این امر نشان‌دهنده سقوط معنوی و از دست دادن امنیت وجودی و گرفتاری در نابودی و گمراهی بی‌پایان است (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص. ۵۲۶). بنابراین، شرک در هستی‌شناسی قرآنی، مساوی با بی‌تکیه‌گامی و زوال هویت انسانی است.

واژه‌ی «ظلم» در لغت به معنای «تجاوز از حد، قرار دادن چیزی در غیر جای خود و تعدی به حقوق دیگران» آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۸، ص. ۲۹۲). قرآن کریم نیز با تعبیر مکرر «ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (بقره: ۵۷؛ یونس: ۴۴)، ساحت جدیدی از ظلم را می‌گشاید که در آن، فاعل و مفعول ظلم، هر دو خود انسان هستند. در این چارچوب، شرک مصداق اتم ظلم است: «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳). در حقیقت «مشرک» با نشان دادن مخلوق محدود در جایگاه «خالق نامحدود»، بزرگ‌ترین جابجایی و تحریف را در نظام واقعیت مرتکب می‌شود. این عمل، مصداق دقیق «قرار دادن شیء در غیر موضع خود» است. در حکمت متعالیه ملاصدرا نیز، این ظلم ماهیتی وجودی می‌یابد. بر اساس دو اصل «تشکیک در وجود» و «حرکت جوهری»، انسان موجودی است که کمال و هویت او در گرو حرکت از قوه به فعل و اتصال به مبدأ هستی است. شرک با منحرف ساختن این مسیر تکاملی مانع از فعلیت یافتن استعدادهای الهی آن می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۶، ص. ۲۸۷). بنابراین، ظلم در اینجا یک خطای اخلاقی ساده نیست، بلکه تخریب ساختار هستی‌شناختی نفس و محروم کردن آن از اتصال به منبع مطلق حیات و کمال است.

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات انجام‌شده عمدتاً بر جنبه‌های کلامی، اخلاقی و تطبیقی شرک تمرکز داشته‌اند. از جمله خوش‌قامت (۱۳۹۶) به تقابل مفهومی شکر و شرک پرداخته و موسوی (۱۳۹۸) دیدگاه‌های کلامی فریقین را بررسی کرده است. شاهنده (۱۳۹۸) نیز در پژوهشی تفسیری، مصداق‌یابی ظلم به شرک را در آیه ۸۲ سوره انعام واکاوی نموده و نادری قهفرخی (۱۴۰۳) بر جاودانگی عذاب مشرکان تمرکز داشته است. با این حال، تحلیل ماهیت شرک به مثابه یک «پدیده وجودی» و تبیین چرایی اطلاق «ظلم به نفس» بر آن با تکیه بر مبانی حکمت متعالیه و آیات قرآن، موضوعی است که کمتر به صورت مستقل و جامع مورد واکاوی قرار گرفته است.

روش پژوهش حاضر، توصیفی - تحلیلی و ضرورت این تحقیق در آن است که با بازخوانی مفهوم شرک از منظر فلسفی - وجودی، نشان می‌دهد انحراف از توحید، چگونه به بحران هویت و فاصله‌گرفتن انسان از حقیقت خود منجر می‌شود. بدین

منظور، مفهوم «شُرک» به مثابه ظلم وجودی بر اساس مبانی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی حکمت صدرایی و شواهد قرآنی مورد تحلیل قرار خواهد گرفت تا مشخص شود که شرک، نه فقط یک خطای معرفتی، بلکه سقوطی وجودی است که آثار ویرانگر آن در تمام ساحت‌های حیات انسانی پدیدار می‌گردد.

۱. مبانی فلسفی: تبیین هستی‌شناختی ظلم وجودی

در گفتمان فلسفه اسلامی، مسئله «شُرک» از سطح یک انحراف عبادی یا خطای اخلاقی فراتر رفته و به عنوان یک «بحران هستی‌شناختی» و «ظلم بنیادین به نفس» بازتعریف می‌شود. درک عمیق این دگردیسی مفهومی، در گرو واکاوی مبانی فلسفی و هستی‌شناختی آن است.

حکیمان مسلمان، به‌ویژه ملاصدرا، با طرح مباحثی همچون «اصالت وجود» و «تشکیک در مراتب هستی»، نشان می‌دهند که شرک تنها یک لغزش ذهنی نیست؛ بلکه نوعی «جابجایی در واقعیت» است. در این چارچوب، نسبت دادن کمال مطلق (واجب‌الوجود) به موجودات محدود و ممکن، نه تنها خطایی معرفتی، بلکه اختلالی عمیق در ساختار وجودی انسان و رابطه‌ی او با سرچشمه‌ی هستی ایجاد می‌کند. این بخش با بررسی پایه‌های فلسفی مذکور، می‌کوشد منطق تبدیل شدن شرک به «ظلم وجودی» را تبیین نماید.

۱.۱. مبانی هستی‌شناختی: اصالت وجود و تشکیک

تحلیل شرک به مثابه «ظلم وجودی»، ریشه در مبانی بنیادین حکمت متعالیه، به‌ویژه دو اصل «اصالت وجود» و «تشکیک در مراتب هستی» دارد. بر اساس این دیدگاه، هستی حقیقتی عینی، واحد و اصیل است و هر موجودی تنها در پرتو اتصال به «وجود محض» (حق تعالی) معنا می‌یابد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۸، ص. ۳۲). در این نگرش، موجودات عالم، هویت‌های مستقل و گسسته نیستند، بلکه شئون، تجلیات و آیات آن وجود یگانه‌اند. شرک در این چارچوب، نوعی «تناقض هستی‌شناختی» است؛ زیرا مشرک با نسبت دادن کمال مطلق به موجودات محدود، حقیقتی را که ذاتاً «عین‌الربط» و فقر محض است، در جایگاه «غنی بالذات» می‌نشانند. بنابراین، نسبت دادن کمال مطلق به موجودات محدود، خطایی بنیادین است که نفس را از جایگاه حقیقی خود دور ساخته و در قلمرو نقص و محدودیت محصور می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۸۱، ج ۲، ص. ۴۵۶؛ ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱، ص. ۲۳۵).

از سوی دیگر، بر اساس نظریه «تشکیک در وجود»، هستی دارای مراتب شدت و ضعف است. هر موجود در این سلسله‌مراتب، جایگاه مشخصی دارد و به اندازه‌ی بهره‌ی خویش از وجود، دارای کمال است؛ بنابراین اعتقاد به شرک قرار دادن

موجودات محدود در جایگاه کمال مطلق، خطای معرفتی و هستی‌شناختی است که نفس انسانی را از مراتب وجودی خود تنزل می‌دهد (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص. ۲۴۰). به عبارت دیگر شرک به معنای برهم زدن این نظام رتبه‌بندی شده، یعنی نشان دادن موجودی که در مرتبه پایین (معلول و مظهر) قرار دارد، در مرتبه بالا (علت و مبدأ). ملاصدرا تأکید می‌کند که این جابجایی، مصداق دقیق ظلم (وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ) در ساحت تکوین است (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص. ۲۴۰).

بنابراین از آنجایی که کثرت‌های عالم، ظهورات و مظاهر وجود یگانه حق تعالی محسوب می‌شوند، شرک تنها یک خطای ذهنی نیست بلکه خطایی هستی‌شناختی و ظلمی وجودی است؛ چرا که انتساب «وجود مستقل» به این مظاهر با اصل وحدت وجود و تشکیک مراتب وجود ناسازگار است. این انتساب ناروا، همان تعریف «ظلم» (وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ) در بُعد وجودی است و واقعیت رتبه‌بندی شده هستی را مخدوش می‌سازد. همچنین ملاصدرا با اشاره به آیه «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره، ۱۱۵) هویات وجودیه که از حقیقت الهیه وجود یافته اند حقیقتی غیر از تعلق به او ندارند (ملاصدرا، ۱۳۸۹، ج ۱، ص. ۶۳). از این رو نمی‌توان اشاره ای حسی یا عقلی منحاز از اشاره حق تعالی به آنها داشت.

۱.۲. مبنای انسان‌شناختی: فطرت توحیدی

فطرت انسان حقیقت‌طلب و میل ذاتی به «وجود مطلق و نامحدود» دارد و او را به سوی کمال مطلق و وجود نامحدود سوق می‌دهد؛ زیرا روح انسانی که شعاعی از وجود حق است، در عمق خود، تنها با اتصال به مبدأ خویش آرام می‌گیرد. قرآن کریم با تعبیر «فَطَرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰) بر این هم‌سوئی بنیادین میان ساختار وجودی انسان و توحید مهر تأیید می‌زند. از طرفی شرک با تقسیم تعلق فطری به چند موجود محدود و مستقل، این گرایش یکپارچه و توجه به وجود مطلق (حق تعالی) را مخدوش می‌کند و هر عملی که با فطرت در تضاد باشد، انسان را از «جایگاه وجودی» خود منحرف می‌سازد. این انحراف، نوعی اختلال در سرشت اصیل انسانی و مصداق بارز «ظلم به نفس» محسوب می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص. ۱۵۴) و مصداق ظلم (وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ) است.

ملاصدرا این تحلیل را عمق بخشیده و تأکید می‌کند اگر عبودیت و توحید، امری عارضی و بیرونی بر ذات انسان باشد، نتیجه آن این خواهد بود که سرشت نخستین بشر بر کفر و استکبار بنا شده است؛ و این با حقیقت وجودی انسان ناسازگار است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۹، ص. ۳۴۷). از این رو توحید، جزء ذاتی ساختار وجودی انسان و نشانه‌ی هماهنگی او با نظام تشکیکی هستی است. بر این اساس هرگونه شرک، به‌مثابه‌ی انحراف از این سیر فطری، نادیده گرفتن اصل وحدت وجود و سقوط از مرتبه‌ی وجودی متناسب با فطرت به مراتبی فروتر و متکثر است. (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ص. ۵۶) این انحراف، مصداق عینی «ظلم وجودی» است، زیرا انسان را از مسیر تحقق کمال ذاتی و اتحاد با مبدأ هستی باز می‌دارد و او را در مظاهر محدود و متفرق غرق

می‌سازد. ابن‌سینا نیز بر این باور است که نفس انسان ذاتاً در جست‌وجوی کمال است و تنها در پیوند با وجود مطلق آرامش می‌یابد. در غیر این صورت، وابستگی به امور محدود موجب نقصان و محرومیت از کمال حقیقی خواهد شد (ابن‌سینا، ۱۳۸۸، ص. ۳۴۷).

در نتیجه، مبنای انسان‌شناختی نشان می‌دهد که شرک صرفاً نقض یک فرمان الهی نیست، بلکه نوعی «خودویرانگری وجودی» است. انسان با انکار یا غفلت از فطرت توحیدی، به حقیقت وجودی خویش ستم می‌کند و با خاموش کردن نور درونی خود (فیض کاشانی، ۱۳۷۹، ص. ۹۵)، مسیر تعالی خویش را مسدود می‌سازد.

۱.۳. مبنای معرفت‌شناختی (نقش عقل)

از منظر معرفت‌شناختی، شرک یک «خطای ادراکی» بنیادین است که از اختلال در کارکرد «عقل» نشأت می‌گیرد. در فلسفه اسلامی، عقل ابزار اصلی شناخت حقیقت و وسیله اتصال انسان به وجود مطلق است. به گونه‌ای که برخی شک در امکان شناخت هستی را، مترادف با سفسطه می‌دانند (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص. ۲۰۶). بنابراین، عملکرد صحیح عقل، شرط ضروری شناخت توحیدی است و هر انحرافی از آن، به دلیل محروم ساختن نفس از کمال حقیقی‌اش، ظلمی وجودی محسوب می‌شود. ابن‌سینا ریشه‌ی این انحراف معرفتی را «توقف در مرتبه حس» می‌داند و می‌گوید: «نفس ناطقه هرگاه در امور حسی فرو رود و گمان کند که کمال در آن‌هاست، خود را از رسیدن به مبدأ کُلّ – که همان حق اول است – بازمی‌دارد» (ابن‌سینا، ۱۳۸۸، ص. ۴۶۰). او تأکید می‌کند که اشتغال افراطی به محسوسات، نفس را از وصول به مبدأ کُلّ، یعنی واجب‌الوجود، بازمی‌دارد (ابن‌سینا، ۱۳۸۸، ص. ۲۵۳). پس این حس‌گرایی افراطی، زمینه‌ساز جهل به حقیقت مطلق و در نهایت، عامل شکل‌گیری شرک است.

ملاصدرا نیز در تحلیل‌های فلسفی خود، جایگاه محوری «عقل» را در فرآیند شناخت حقیقت و اجتناب از شرک برجسته می‌سازد. او معتقد است عقل از ظرفیت ذاتی برای ادراک حقیقت وجود مطلق برخوردار است و با هدایت صحیح می‌تواند انسان را به سرچشمه‌ی فطرت توحیدی‌اش بازگرداند. اما اگر دچار اختلال شود یا تحت سیطره‌ی خطاهای معرفتی قرار گیرد، به جای توجه به خداوند، موجودات محدود را در مقام کمال مطلق قرار می‌دهد. در واقع ملاصدرا مکانیسم روان‌شناختی این خطا را در عملکرد مخرب «قوه واهمه» شناسایی می‌کند. وهم، قوه‌ای است که موجودات ممکن را که حقیقتشان عین «ربط» و وابستگی به حق تعالی است، به صورت ذات‌هایی مستقل و قائم به خود به ادراک درمی‌آورد (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۶، ص. ۱۵). این «توهم استقلال»، بستر اصلی شکل‌گیری شرک است؛ زیرا انسان بر اساس این ادراک غلط، برای موجودات وابسته، شأن و جایگاهی مستقل از خدا قائل می‌شود.

بنابراین، شرک از منظر معرفت‌شناختی، محصول غلبه وهم بر عقل است. این خطای ادراکی، صرفاً یک اشتباه نظری نیست، بلکه ظلمی وجودی است، زیرا با تحریف واقعیت، مسیر اتصال نفس به سرچشمه‌ی هستی را مسدود کرده و آن را در زندان اوهام و کثرت‌های باطل محبوس می‌سازد.

۱.۴. مبنای روان‌شناختی شرک

پیامدهای وجودی شرک، در ساحت روان‌شناختی نیز به شکل ملموسی ظاهر می‌شود. قرآن کریم آرامش و ثبات روانی را ثمره‌ی مستقیم اتصال به منبع واحد هستی می‌داند: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸). در واقع توحید، با ارائه یک مرکز ثقل پایدار و معنابخش، به روان انسان انسجام و جهت‌مندی دهد (ملاصدرا، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۷). قلب انسان (نفس ناطقه) ذاتاً طالب نامحدود است و تنها با اتصال به «مالک حقیقی» آرام می‌گیرد (سبحانی، ۱، ج ۴، ص. ۴۱). و در واقع شرک، انکار این نیاز وجودی و روی آوردن به موجودات محدود و متکثر است. از آنجا که موجودات محدود (بت‌ها، قدرت، ثروت) خودشان فقیر و فاقد استقلال‌اند، نمی‌توانند تکیه‌گاه مطمئنی برای انسان باشند. نتیجه‌ی این اتکاء، اضطراب و تزلزل دائمی است زیرا بدون عبودیت و اتصال به منبع ثابت، اطمینان قلبی محال است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص. ۴۳). بنابراین، مشرک با جدایی از منبع امنیت، خود را در دریای طوفانی کثرت رها می‌کند و این سلب آرامش، ظلمی آشکار به فطرت آرامش‌طلب خویش است. همچنین شرک ساختار وجودی اندیشه یکپارچه توحیدی انسان را از هم فرو می‌ریزد و ذهن را درگیر چندگانگی، تضاد و عدم قطعیت می‌کند. از آنجا که نفس انسانی برای درک جهان و هویت‌یابی نیازمند یک مرجع ثابت است، وابستگی به ارباب متفرق (یوسف: ۳۹)، آن را دچار بحران هویت و گسیختگی می‌کند. این آشفتگی شناختی، به اضطراب، ترس و ناتوانی در قضاوت عادلانه می‌انجامد (جانی‌پور، ۱۳۹۴، ص. ۵۱). بنابراین، شرک ظلمی است که ساختار روان را مختل می‌کند؛ زیرا به واسطه آن، انسان با انتخاب معبودهای متکثر و ناقص، خود را از «امنیت وجودی» که تنها در پناه امر مطلق حاصل می‌شود، محروم می‌سازد. این اضطراب و سرگردانی، نمود روان‌شناختی همان «بی‌خانمانی وجودی» است که مشرک با دست خود برای خویش رقم می‌زند.

۱.۵. مبنای کمال‌شناختی (غایت‌انگاری نفس)

تحلیل ظلم وجودی شرک بدون در نظر گرفتن «غایت‌مندی نفس» ناتمام است. قرآن کریم فلسفه آفرینش انسان را حرکت به سوی کمال مطلق و تحقق «عبودیت» معرفی می‌کند: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶). در حکمت متعالیه، این عبودیت به معنای حرکت نفس از قوه به فعل و شکوفایی استعدادهای نهفته در پرتو اتصال به «رب» است. بر اساس

این آیه، فلسفه وجودی انسان «عبودیت» است. عبادت خداوند، غایت حقیقی انسان و جن مسیر تحقق کمال نفس است. عبودیت هم بینش های انسانی را ارتقا می دهد و هم موجب صفای درونی می گردد (آریان، ۱۴۰۱، ص. ۱۸). از آنجا که کمال انسان در گرو اتصال به «وجود مطلق» است، شرک به عنوان عامل انحرافی، این اتصال را قطع می کند. شرک با جایگزین کردن مخلوقات ضعیف و ناقص به جای خالق نامحدود، جهت گیری وجودی خود را تغییر می دهد. این تغییر جهت، سبب می شود که نفس به جای صعود به سمت تجرد و اطلاق، در محدودیت های ماده و نقص سقوط کند. بنابراین، شرک به معنای عقیم گذاشتن هدف آفرینش و ظلمی است که انسان با انحراف از مسیر اصلی هستی، بر خود روا می دارد.

بر اساس اصل «حرکت جوهری» ملاصدرا، نفس انسانی حقیقتی سیال و رو به تکامل است که تنها با جهت گیری به سوی مبدأ واحد، به فعلیت نهایی خود می رسد (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۸، ص. ۲۵۴). در این بستر، شرک بزرگ ترین مانع هستی شناختی است؛ زیرا مسیر حرکت صعودی نفس را مسدود کرده و آن را در حصار موجودات محدود و ناقص متوقف می سازد. چنان که علامه طباطبایی تصریح می کند که شرک با تجزیه کردن توجه انسان به کثرات، مانع از تمرکز قوا و فعلیت یافتن حقیقت انسانی می شود (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص. ۳۲۱). این توقف و انحراف، مصداق دقیق ظلم است. زمخشری در تفسیر آیه «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳)، ظلم را «وَضَعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ» معنا می کند و شرک را انتقال جایگاه پرستش از «خالق غنی» به «مخلوق فقیر» می داند (زمخشری، ۱۳۸۹، ج ۲، ص. ۲۳۹). این جابجایی، خیانت به غایت وجودی انسان است؛ زیرا غایتی که برای بی نهایت طراحی شده (قرب الهی)، در پای موجودات فانی قربانی می شود.

نتیجه ای این انحراف، محرومیت از «امنیت وجودی» است. از این رو قرآن کریم می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» (انعام: ۸۲). این «امنیت» (الأمْن)، تنها یک آرامش روانی زودگذر نیست، بلکه به معنای «ایمنی از نقص و تباهی» و رسیدن به سعادت ابدی است. شرک با آلوده کردن ایمان به ظلم، انسان را از این ایمنی محروم ساخته و او را در معرض زوال و سرگردانی قرار می دهد (نیک صفت، ۱۴۰۳، ص. ۱۲۹). بنابراین، از منظر کمال شناختی، شرک ظلمی است که «شدن» انسان را عقیم می گذارد و او را از دستیابی به کمالی که استحقاق ذاتی آن را دارد، باز می دارد.

۱.۶. مبنای اخلاقی - حقوقی: حق الله و حق النفس

یکی از مبانی مهم در تبیین «ظلم وجودی شرک»، رویکرد اخلاقی - حقوقی است که بر پایه ای دو رکن بنیادین استوار است: «حق الله» و «حق النفس». در اسلام، این دو حق از یکدیگر گسسته نیستند؛ بلکه رابطه ای طولی و درهم تنیده دارند. شرک، به عنوان «ظلم عظیم» (لقمان: ۱۳)، همزمان نقض حاکمیت مطلق خداوند و تزییع حقوق ذاتی نفس انسانی است. در ادامه به تبیین این دو ساحت و هم پوشانی آنها پرداخته می شود.

۱.۶.۱. حق الله و نقض توحید به مثابه ظلم تکوینی

از منظر قرآن، نخستین و بنیادی‌ترین حق، «حق خداوند» بر مخلوقات است. آیه ذلک بآن الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه هو الباطل (حج: ۶۲) به شکلی رسا و بنیادین بر حق ذاتی و هستی‌شناختی خداوند به عنوان تنها حق مطلق دلالت دارد. تحقق این حق در گرو توحید است و شرک چیزی جز نقض آن نیست. آیه شریفه «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (نساء: ۳۶) نشان می‌دهد که عبودیت خالصانه، محور اصلی نظام حقوقی و اخلاقی اسلام است. این آیه با تبدیل اصل توحید به هستی‌نظم‌بخش هنجاری، چارچوب کلان نظام حقوقی و اخلاقی را بر محور «حق الله» بنا می‌نهد. از منظر فلسفه حقوق، این آیه با تأکید بر عبادت یگانه‌ی خداوند و نهی قاطع از شرک، نشان می‌دهد که هرگونه قانون‌مندی و اخلاق اجتماعی عادلانه، مستلزم پذیرش حاکمیت متعالی و یگانه‌ی الهی است؛ چرا که حقانیت و اعتبار قواعد جزئی حقوقی و اخلاقی، وابسته به منشأی فرابشری و مطلق است که با شرک مخدوش می‌گردد. حدیث نبوی «حق الله على العباد أن يعبدوه ولا يشركوا به شيئاً» (بخاری، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۲۳۱) نیز تصریح می‌کند که اساسی‌ترین حق خدا، ترک شرک است. بنابراین، شرک ظلمی است که مستقیماً به ساحت ربوبی تعلق می‌گیرد؛ زیرا با نسبت دادن استقلال موهوم به غیر، یگانگی و مالکیت مطلق خداوند را نقض می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۴۴۴). بنابراین هشدار قرآن درباره شرک، صرفاً گزاره حقوقی یا تهدیدی قراردادی نیست؛ بلکه توصیف‌گر «روابط حقیقی» در نظام هستی‌اند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغُفِّرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ... وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (نساء: ۴۸). شرک تنها گناهی است که (بدون توبه) قابل بخشش نیست و پاسخ فلسفی این امر در بخش دوم آیه نهفته است که شرک را «افتراء» و «اثم عظیم» می‌خواند. (ملاصدرا، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۵۶). آمرزش الهی، فیضی وجودی است که نیازمند «قابلیت» در گیرنده است. شرک، تنها یک ادعای دروغین زبانی نیست، بلکه عملی جعلی و باطل است که ساختار حقیقت‌جوی نفس را تخریب می‌کند (قمی مشهدی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۲۱). بنابراین، عدم بخشش شرک، ناشی از بخل خداوند نیست، بلکه ناشی از «ناقابلیت وجودی» فاعل است. این محرومیت ابدی، بزرگ‌ترین مصداق ظلم به نفس است که انسان با دستان خود، ظرفیت وجودی‌اش را برای پذیرش فیض از بین می‌برد.

۱.۶.۲. حق النفس و نقض عدالت وجودی

از سوی دیگر، نفس انسانی به موجب فطرت توحیدی و ظرفیت کمالی که در نهادش ودیعه نهاده شده، حقی ذاتی بر خود دارد: «حق شکوفایی و سعادت». اقتضای عدالت در قبال نفس، فراهم آوردن شرایط شکوفایی استعدادهای الهی آن است (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۷۹). شرک با منحرف کردن جهت‌گیری فطری انسان، او را از این حق مسلم محروم می‌سازد و استعدادهایش را در تعلقات پست متوقف می‌کند. از این رو قرآن کریم شرک را نوعی ابطال هستی‌شناختی اعمال «لَئِنْ أَشْرَكْتَ

لَيُحِبَطَنَّ عَمَلُكَ...» (زمر: ۶۵) معرفی می کند چرا که مفهوم «حَبَط» (تباه شدن عمل)، بیانگر یک رابطه تکوینی است و در فلسفه اسلامی، ارزش وجودی هر عمل، به نیت و اتصالِ فاعل به مبدأ حق بستگی دارد و شرک همچون آفتی است که ریشه‌ی فاعلیت انسان را می خشکاند. زمانی که جهت گیری نفس (به عنوان فاعل) به سوی غیر خدا باشد، اعمال او - هرچند ظاهراً نیک باشند - فاقد روح و اثر ملکوتی خواهند بود. ملاصدرا تأکید می کند که عمل مشرکانه در پیشگاه حقیقت، وزنی ندارد و باطل است (ملاصدرا، ۱۳۸۷، ج ۲، ص. ۱۱۳). این تباهی بدین معناست که شرک، «کارکرد استکمالی» اعمال را از بین می برد. ابزارهایی که باید نردبان صعود انسان باشند، در اثر شرک کارایی خود را از دست می دهند. حدیث نبوی نیز که می فرماید مشرک بدون حسابرسی به آتش افکنده می شود (حویزی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص. ۴۹۷)، مؤید همین نکته است؛ زیرا اعمال او اساساً (وجود حقیقی) نیافته اند که قابل سنجش باشند.

همچنین ملاصدرا در پرتو نظریه حرکت جوهری، نشان می دهد که پویایی و اشتداد وجودی نفس، تنها در سایه اتصال به مبدأ مطلق امکان پذیر است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۶، ص. ۱۲۶). بنابراین، نهی از «ظلم وجودی شرک» در آیه «يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان، ۱۳) صرفاً یک توصیه اخلاقی نیست، بلکه دلیلی فطری در پشت آن نهفته است. از نگاه عقلی، شرک یک خطای بزرگ شناختی و ارزشی است: در این خطا، انسان مختار و آگاه، به دلیل کج فکری یا نادانی، بالاترین حد از بندگی و عبادت خود را - که تنها شایسته‌ی خداوند نامحدود و آفریننده است - به آفریده‌های محدود و ناتوان تقدیم می کند. انسانی که گرنش در برابر خالق نامحدود را رها کرده و به بندگی مخلوقات ناتوان تن می دهد، هم به ساختار منطقی عالم خیانت کرده و هم به جایگاه رفیع انسان خیانت می کند (صادقی تهرانی، ۱۳۹۷، ص. ۶۹۵).

۱.۶.۳. هم پوشانی حق الله و حق النفس

در اندیشه اسلامی، تفکیک میان حق خدا و حق انسان، تفکیکی اعتباری است؛ زیرا حقیقت و کمال انسان، تنها در پیوند با خدا محقق می شود. هرگونه نقض در ساحت «حق الله» (مانند شرک)، مستقیماً به نقض «حق النفس» می انجامد (ابن سینا، ۱۳۸۱، ج ۳، ص. ۴۱۲). بر این اساس شرک، ظلمی دو وجهی و مضاعف است: از یک سو با نشستن موجود فانی در جایگاه خدای باقی، به ساحت الهی جسارت می ورزد و از سوی دیگر، با قطع اتصالِ نفس از منبع حیات، گوهر وجودی انسان را در تاریکی و عدمیت فرو می برد (فخر رازی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص. ۵۴). مولوی در مثنوی معنوی نیز هشدار می دهد که پرستش اغیار، عامل تفرقه و نابودی استعداد خداگونگی انسان است. نتیجه آنکه، توحید تنها یک اصل اعتقادی نیست، بلکه ضامن «عدالت وجودی» انسان است. شرک با در هم شکستن این ضمانت، بزرگترین نقض حقوق در نظام هستی شناختی اسلام و مصداق اتم ظلم به شمار می آید.

عرفان اسلامی نیز این حقیقت را با زبانی دیگر بیان می‌کند؛ مولوی در مثنوی معنوی، شرک را عامل «تفرقه» و مانع «وحدت» می‌داند و هشدار می‌دهد که پرستش اغیار، استعداد خداگونگی انسان را نابود می‌سازد^۱ (مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۸۲۹-۳۸۳۲) بنابراین، در تحلیل نهایی، شرک انحرافی است که با نقض «حق‌الله» (توحید)، لاجرم به نقض «حق‌النفس» (کمال) می‌انجامد و انسان را از غرض آفرینش ساقط می‌کند.

نتیجه

پژوهش حاضر با واکاوی ماهیت شرک با توجه به مبانی حکمت متعالیه و در پرتو آیات قرآنی، نشان داد که توصیف شرک به عنوان «ظلم عظیم» (لقمان: ۱۳)، فراتر از یک حکم فقهی یا توییح اخلاقی، بیانگر یک حقیقت هستی‌شناختی است. شرک در عمیق‌ترین لایه خود، «ظلمی وجودی» است که ساختار فطری و غایت‌مند انسان را هدف قرار می‌دهد. این انحراف، نه تنها نقض حاکمیت مطلق الهی (حق‌الله)، بلکه خیانتی بنیادین به گوهر ذات آدمی (حق‌النفس) است؛ زیرا انسانی را که برای اتصال به بی‌نهایت و «شدن» در پرتو ربوبیت حق آفریده شده، در حصار موجودات محدود و فانی محبوس می‌سازد.

از منظر ماصدرا و بر پایه اصول «اصالت وجود» و «تشکیک»، شرک یک خطای شناختی صرف نیست، بلکه «وارونه‌سازی واقعیت» است. نسبت دادن کمال مطلق به موجودات محدود، موجب جابجایی در مراتب هستی و سقوط نفس از جایگاه خلیفه الهی به درکات نقص و عدم می‌شود. این سقوط وجودی، همان‌طور که آیات قرآن با تعابیری چون «سقوط از آسمان» و «زوال باطل» ترسیم کرده‌اند، نتیجه‌ای جز «بی‌تکیه‌گاهی» و «اضطراب» ندارد. بنابراین، محرومیت از آمرزش الهی و فقدان آرامش قلبی، کیفی‌های قراردادی نیستند، بلکه پیامدهای تکوینی قطع اتصال از منبع حیات و رحمت‌اند.

در نهایت، این واکاوی آشکار می‌سازد که توحید، تنها یک اصل اعتقادی برای ساماندهی مناسک دینی نیست، بلکه زیربنای «سلامت وجودی» و ضامن تحقق «عدالت» در ساحت نفس و جامعه است. در مقابل، شرک به مثابه یک ساختار معیوب، انسان را دچار ازخودبیگانگی و گسست درونی می‌کند. بازخوانی این مفهوم در جهان معاصر، که با بحران‌های معنا و هویت دست‌به‌گریبان است، مشعر به این نکته است که راه برون‌رفت از اضطراب و پوچی، بازگشت به امنیت وجودی است و این امنیت وجودی، تنها در سایه یگانه‌بینی و اتصال به حقیقت مطلق محقق می‌گردد.

۱. در یکی گفته که جوع و جود تو شرک باشد از تو با معبود تو

تفرقه برخیزد و شرک و دوی وحدتست اندر وجود معنوی

چون شناسد جان من جان تو را یاد آرند اتحاد ماجرا

منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
۱. آریان، حمید. (۱۴۰۱). «نقش عبودیت در کمال ساحت بینشی انسان از دیدگاه قرآن». مجله معرفت، شماره ۱۱.
 ۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۸). «ارتباط اصالت وجود با وحدت وجود و توحید واجب الوجود». مجله اندیشه نوین دینی، شماره ۱۶.
 ۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۸۱). الإشارات و التنبیها. قم: بوستان کتاب.
 ۴. ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۸۸). الهیات از کتاب شفا. ترجمه ابراهیم دادجو. تهران: انتشارات امیرکبیر.
 ۵. ابن فارس، أحمد. (۱۳۸۶). معجم مقاییس اللغة. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ۶. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۶ق). لسان العرب. بیروت: دارصادر.
 ۷. بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۳۹۱). صحیح البخاری. مترجم: عبدالعلی نوراحراری. تهران: نشر احسان.
 ۸. جانی پور، محمد. (۱۳۹۴). «نقش آیات اخلاقی قرآن در نظام هدایت فردی و اجتماعی». فصلنامه تحقیقات علوم قرآن و حدیث، شماره ۲۶.
 ۹. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۹). تفسیر موضوعی قرآن کریم؛ معرفت شناسی. قم: اسراء.
 ۱۰. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۵). حق و تکلیف در اسلام. قم: مرکز نشر اسراء.
 ۱۱. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). تفسیر موضوعی قرآن کریم؛ فطرت در قرآن. قم: اسراء.
 ۱۲. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۸). حکمت عبادات. قم: مرکز نشر اسراء.
 ۱۳. حویزی، عبدالعلی بن جمعه. (۱۳۷۳). تفسیر نورالثقلین. مصحح: هاشم رسولی. قم: اسماعیلیان.
 ۱۴. حوی، سعید. (۱۴۲۴ق). الأساس فی التفسیر. ج ۶. قاهره: دارالسلام.
 ۱۵. خوش قامت، محدثه، شاه پسند، الهه. (۱۳۹۶). «ارتباط دو مفهوم شکر و شرک در قرآن کریم»، فصلنامه مشکوه، ش ۱۳۶.
 ۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۹۲). المفردات فی غریب القرآن. ترجمه حسین خداپرست. قم: انتشارات نوید اسلام.
 ۱۷. زمخشری، محمود بن عمر. (۱۳۸۹). تفسیر کشاف. ترجمه مسعود انصاری. تهران: ققنوس.
 ۱۸. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۲۱ق). مفاهیم القرآن. قم: مؤسسه امام صادق (ع).

۱۹. شاهنده، آمنه. (۱۳۹۸). «مقایسه دو رویکرد قرآنی و حدیثی در تفسیر ظلم به شرک». فصلنامه پژوهش های قرآنی، شماره ۳.
۲۰. صادقی تهرانی، محمد. (۱۳۹۷). التفسیر الموضوعی الفرقان. قم: نشر شکرانه.
۲۱. طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۸). المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه محمدباقر موسوی. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷). جوامع الجامع. مترجم: عبدالعلی صاحبی. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی.
۲۳. طیب اصفهانی، سید عبدالحسین. (۱۳۸۷). تفسیر اطبیب البیان. قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
۲۴. فخر رازی، محمدبن عمر. (۱۳۷۹). تفسیر کبیر مفاتیح الغیب. مترجم: علی اصغر حلبی. تهران: نشر اساطیر.
۲۵. فیض کاشانی، محسن. (۱۳۷۹). اصول المعارف. ترجمه ابراهیم رنجبر کاشانی. قم: بیدار.
۲۶. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا. (۱۳۶۶). کنز الدقایق و بحر الغرایب. تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). اصول کافی. تحقیق: علی اکبر غفاری. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۸. مجلسی، محمدباقر. (۱۳۹۳). بحار الانوار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۹. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱). اخلاق در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۳۰. مغنیه، محمدجواد. (۱۳۸۶). التفسیر الکاشف. ج ۵. قم: بوستان کتاب.
۳۱. ملاصدرا، محمد صدرالدین شیرازی. (۱۳۸۲). الشواهد الربوبیه. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۳۲. ملاصدرا، محمد صدرالدین. (۱۳۸۳). حکمت متعالیه. تهران: بنیاد حکمت اسلامی.
۳۳. ملاصدرا، محمد صدرالدین. (۱۳۸۹). تفسیر قرآن کریم. قم: انتشارات بیدار.
۳۴. ملاصدرا، محمد صدرالدین. (۱۳۸۷). شرح اصول کافی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۳۵. ملاصدرا، محمد صدرالدین. (۱۳۹۱). المشاعر. تصحیح مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی.
۳۶. موسوی، سید کاظم، سلطانی، مصطفی، (۱۳۹۸). «توحید و شرک در مذهب کلامی سلفیه و امامیه»، فصلنامه پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه، ش ۱.
۳۷. مولوی، محمد جلال الدین. (۱۳۹۶). مثنوی معنوی. تهران: نشر بیهق.
۳۸. نادری قهفرخی، حمید. (۱۴۰۳). «تحلیلی بر جاودانگی عذاب مشرکان بر اساس آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...»»، فصلنامه مطالعات تفسیری، ش ۵۷.
۳۹. نیک صفت، ابراهیم. (۱۴۰۳). «ساختار روان‌شناختی توحید در منابع اسلامی». مجله حکمت کریمان، شماره ۹.